

# خاقانی

## پیراسته از شکوه خاقانی

نگاهی به کتاب

گزیده اشعار خاقانی

انتخاب و شرح: دکتر عباس ماهیار

نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۷۲

سروده‌های خاقانی می‌پردازم. کتاب مورد بررسی، گزیده اشعار خاقانی، به انتخاب و شرح دکتر عباس ماهیار است.

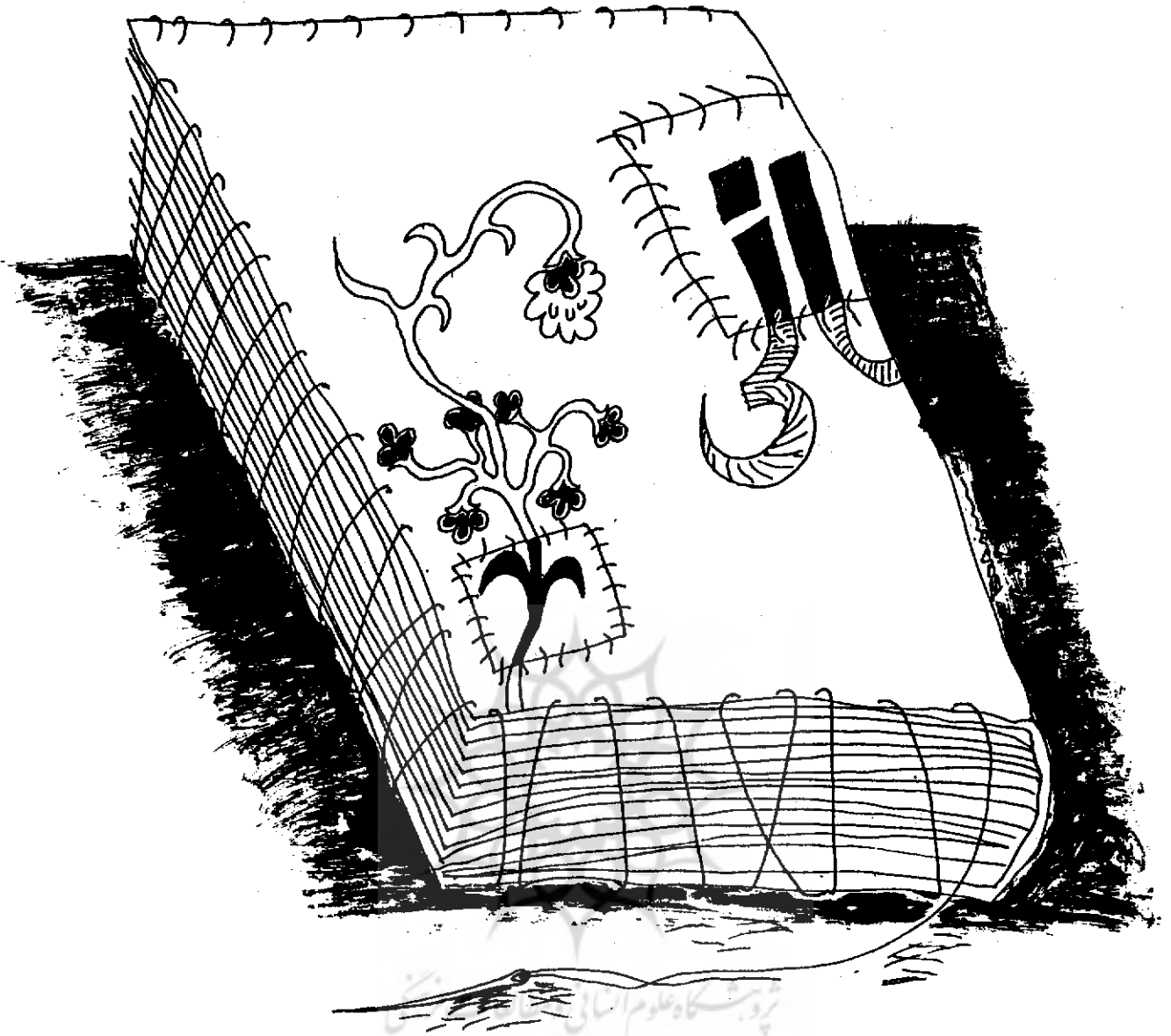
نویسنده گرامی، در آغاز دیباچه‌ای با عنوان «ستایشگر روشنای صبح» آورده است که در آن نمایی روشن از زندگانی شاعر، آثار و دروغایه‌های شعری او به دست داده است. همچنین در این بخش، نویسنده ویژگی‌های شعری خاقانی و نمونه‌های فراوانی از گونه‌گونی ردیف‌های شعری او را نشان داده است و در پی آن نگاهی به شخصیت‌های برجسته شعری، تلمیح‌ها و ستودگان شاعر افکنده و نمونه‌هایی را یاد کرده است.

پس از دیباچه، دیگر بخش کتاب با نام «دیدگاهها» سامان یافته است. این بخش ارزش ویژه‌ای به این کتاب بخشیده است؛ چون نویسنده ارجمنده داوریه‌های خاقانی پژوهان ایران و باخترزمین را یک جا گرد آورده است؛ و این افزون بر آگاهانند خواننده، برای کتابشناسی این سراینده نیز سودمند است.

بخش بعدی و اصلی کتاب دربردارنده قصاید و غزلیات و رباعیهای خاقانی است که هر یک در قسمت ویژه خود، شرح و گزارش

افضل الدین بدیل خاقانی شروانی، سراینده سده ششم ه.ق. از شاعران بلندآوازه و نام‌آور ادب پارسی است. کلك فسونكار او با سروده‌های استوار و جادونگارش، دل و دیده از كف هر دلدار و دیده‌ور اقلیم سخن پارسی ستانده است. خاقانی سراینده‌ای است حکیم که در سراسر دیوان خود از دانش‌های روزگار و آیین‌ها و پندارهای گوناگون بهره جسته است. پندارهایی نگارین و تابلوهایی باشکوه و زرین که او از زیباروی صبح و یک سوار گردون (خورشید) به دست می‌دهد، بی‌مانند است. این همه، سبب شده است شعر خاقانی دیرپاب و ناآشنا روی شمرده شود. به همین روی از روزگار شاعر به این سو، بسیار کسان بر آن شده‌اند که خود را به آن کاخ دلارای زبان و ادب پارسی نزدیک کنند؛ نقاب از رخ عروس واژگانش برافکنند و فریبایی و زیبایی شعرش را بنمایانند.

در این چند سال، استادان و فرهیختگانی که دلبستگی ویژه‌ای به شعر پارسی و خاقانی شروانی داشته‌اند، کوشیده‌اند تا پیچیدگی و دیرپایی شعر او را به شیوه‌های گوناگون باز نمایند. در این نوشته، به معرفی و بررسی یکی از تازه‌ترین کوشش‌ها در زمینه شرح و گزارش



شده است. پس از این به بررسی این گزارش‌ها خواهم پرداخت. از دیگر بخش‌های بالارزش این اثر، فهرست‌های پایان کتاب است که در قسمت‌های گوناگونی همچون: آیات قرآنی، واژه‌نامه، احادیث نبوی، نامها و جایها و کتابنامه، آورده شده است که بی‌گمان دانش‌پژوهان را بکار می‌آید.

اینک به بخش اصلی کتاب بازمی‌گردم و ره‌آورد بازخوانی خود را از شرح و گزارش‌های گزیده اشعار خاقانی، فراپیش می‌نهم. نخست بیت موردنظر را با ذکر شماره صفحه و سپس شرح مؤلف گواهی را یاد می‌کنم. آنگاه دیدگاه خود را نسبت به بیت و یا واژه موردنظر فراروی می‌نهم.

□ دوش ز نوزادگان مجلسِ نوساخت باغ  
مجلسشان ایر زد آب به سیم مذاب

(گزیده، ص ۶۶)

در توضیح این بیت آمده است: «سیم مذاب: کنایه از قطره‌های باران» (ص ۷۱)

۱. مؤلف محترم در بررسی بیتها، کمتر به قلمرو زیباشناسی گام نهاده‌اند و در اندک جاهایی که چیزی در این باره نوشته‌اند، آرایه‌ها را به هم درآمیخته‌اند؛ و از این روی اغلب استعاره‌ها و ترکیب‌های استعاری را با عنوان «کنایه» یاد کرده‌اند. این در حالی است که نخستین چشمداشت هر خواننده ادب‌دوست و دانشجوی زبان و ادب فارسی، از یک نوشته ویژه ادبی، آن است که، دست‌کم اصطلاحات

اما «نوزادگان» را بدون هیچ اشاره نوشته‌اند: «نورستگان چمن، سبزه‌ها، شکوفه‌ها». (ص ۷۱) پیداست که «سیم مذاب» استعاره از قطره باران و «نوزادگان» هم استعاره از شکوفه‌ها و نورستگان چمن و سبزه‌ها است.

□ صبحگاهی سر خونا ب جگر بگشایید  
ژاله صبحدم از ترگس تر بگشایید

(گزیده، ص ۱۰۴)

□ صبحگاهی سر خونا ب جگر بگشایید  
ژاله صبحدم از ترگس تر بگشایید



۳. میباش منکر من کاین سیای جهل تو را  
خرابی از خرد جبرئیل سان من است

(گزیده، ص ۷۶)

این بیت را چنین گزارش کرده‌اند:

«تو منکر من میباش که واقع شدن تو در جهل و نادانی (مانند خرابی سیا پس از آبادانی آن) به جهت خرد آموزنده من است (که جبرئیل سان القاء معنی می‌کند).» (ص ۷۷)

دکتر ماهیار «واقع شدن در جهل» را به خرد نسبت دادند، در حالی که مراد خاقانی «خرابی سیای جهل» است و نه واقع شدن در جهل. سیای جهل: تشبیه رسا (بلیغ). خاقانی می‌گوید: تو ای نکوهنده من، مرا انکار مکن (فضل و دانش مرا)، که در صورت انکار، این انکار و جهل تو به نیروی خرد من همچون سبا ویران و بسان محنت‌کنده‌ای خواهد شد (اگر تو مرا انکار کنی خرد جبرئیل آسای من سرزمین جهل تو را به نابودی می‌کشاند). «خاقانی در جای دیگر نیز سبا را «محنت‌سرا» خوانده است:

درست گوی صدرالزمان سلیمان بود

صبا چو دهدد و محنت‌سرای من چو سبا<sup>۳</sup>

بنابراین «واقع شدن در جهل» به سبب خرد نیست، بلکه نابودی جهل به سبب خرد خاقانی است.

۴. نابهنگام بهارم که به دی مه شکم

که به هنگامه نیسان شدنم نکذارند

(گزیده، ص ۸۶)

دکتر ماهیار این بیت را بدین گونه گزارش کرده‌اند:

«من فصل بهار بی موقمی هستم که در زمستان می‌شکم زیرا که برایم مجال ورود به هنگامه بهار را باقی نمی‌گذارند.» (ص ۸۸)

شارح محترم، «بهار» را فصل بهار معنی فرمودند. به گمان من، خواست خاقانی از واژه «بهار» در این بیت، شکوفه و گل است، نه فصل بهار. این واژه به همین معنی در ادب فارسی فراوان آمده است گونه را منوچهری دامغانی سروده است:

در شرح این بیت نوشته‌اند: «خوناب جگر: کنایه از اشک. نرگس تر: کنایه از چشم اشکیار» واژه «ژاله» را تنها به معنای قاموسی گرفته و نوشته‌اند: «ژاله: شبنم» (ص ۱۰۵) در اینجا نیز، «خوناب جگر» استعاره از اشک و «نرگس تر» استعاره از چشم اشکیار است. مراد از «ژاله» در این بیت معنای واژگانی آن نیست، بلکه آن هم استعاره از اشک است. از آنجا که این نابهنجاری در سراسر کتاب، آشکارا به چشم می‌خورد، از یادکرد دیگر نمونه‌ها خودداری می‌کنم. از این پس به بیت‌هایی اشاره می‌کنم که گمان می‌رود در گزارش و شرح آن لغزشی روی داده است.

۲. تویی که صاحب قدح منی، اگر روزی

به رعد کشته شوی آن شرف هم آن من است

(گزیده، ص ۷۵)

شارح گرامی در گزارش این بیت نوشته است:

«ای آن که قدح‌کننده و سرزنشگر منی، اگر روزی دچار رعد و صاعقه‌گردی و کشته شوی، مرگ تو شرفی برای من شمرده می‌شود... چون شاعر خود را پیغامبر شاعران خوانده است، معارضان خود را نیز به دشمنان پیغمبر تشبیه کرده است. همان گونه که هلاک دشمن رسول خدا از بزرگواری و شرف او محسوب است، خاقانی نیز مرگ معارض خود را شرفی برای خویش دانسته است.» (ص ۷۶)

به گمان من، برداشت مؤلف کتاب از این بیت نادرست به نظر می‌رسد، چون نه پیغامبر (ص) مرگ دشمن را برای خود مایه شرف و نازش می‌داند و نه خاقانی، بلکه آن سبب مرگ دشمنان و بدخواهان است که برای هر دو مایه شرف و کرامت و معجزه (برای پیغامبر ص) به‌شمار می‌آید. به همین سبب خاقانی می‌گوید: ای که همچوکننده من هستی، اگر روزی به صاعقه و مصیبتی گرفتار آیی و کشته شوی، این پیدایی رعد و دشواری که خود گویای کرامت و شرف است نیز از سوی من است (شرف من این است که صاحب کرامت هستم. یعنی مایه شرف خاقانی رعد کُشنده دشمن است، نه مرگ دشمن).



جوش پر از صنوبر و کوهش پر از سمن  
 راغش پر از بنفشه و باغش پر از بهار<sup>۱</sup>  
 در بخش ترکیبات دیوان منوچهری آمده است: «بهار: شکوفه  
 درختان عموماً و شکوفه نارنج خصوصاً»<sup>۲</sup>  
 نمونه‌ای دیگر از مخزن‌الاسرار نظامی گنجه‌ای:  
 رسم ترنج است که در روزگار  
 پیش دهد میوه پس آرد بهار<sup>۳</sup>  
 ۵. خبر مرگ جگر گوشه من گوش کنیدی  
 شد جگر چشمه خون، چشم عیبر بگشایید

(گزیده، ص ۱۰۵)  
 مؤلف گرامی نوشته‌اند: «عیبر: عبرتها، پندگیرها؛ عیبر هم  
 می‌توان خواند به معنی عبرت و پند. چشم عیبر بگشایید: به دیده  
 عبرت بنگرید». (ص ۱۰۷) به نظر می‌رسد. مراد از واژه «عیبر» در  
 این بیت، گریستن و اشک ریختن باشد، و ترکیب «چشم عیبر  
 بگشایید» یعنی: بگریید، دیده قرین اشک را بگشایید، با ریختن  
 اشک دیده بگشایید. بیت بعدی همین چکامه که در گزیده نیامده  
 است، این داوری را استوار می‌دارد:  
 اشک داود بیارید پس از نوحه نوح  
 تا ز طوفان مژه خون هدر بگشایید<sup>۴</sup>  
 می‌بینید که سخن از «اشک خونین از دیدگان روان ساختن»  
 است، نه پند و عبرت گرفتن؛ اگرچه، به گونه ایهام آن هم به ذهن  
 می‌آید. در زبان عربی «عیبر العین» یعنی چشم اشک ریخت. در  
 تائیه دعیل خُزاعی «عیبر» به معنی اشک آمده است:

بکیت لرسم الذکر من عرفات  
 و اذريت دمع العین بالعبرات<sup>۵</sup>  
 ۶. هین صلا، ای خشک پی پیران تر دامن، که من  
 هر دو قرص گرم و سرد آسمان آورده‌ام

(گزیده، ص ۱۰۹)  
 ترکیب، «خشک پی پیران تر دامن» را چنین شرح کرده‌اند:

«آلوده دامنان به ظاهر پاک، پیرانی که دامن آلوده‌اند اما پای  
 خشک دارند و اثر آلودگی در پایشان پیدا نیست». (ص ۱۱۱)  
 گمان می‌کنم مؤلف گرامی «خشک پی» را نادرست گزارش  
 کرده‌اند؛ چه، ترکیب «خشک پی» یک ترکیب کنایی است و در این  
 بیت معنای قاموسی آن مراد نیست. این ترکیب کنایه است از کسی  
 که قدم نامیمون دارد این ترکیب در برهان قاطع نیز آمده است.  
 «خشک پی: کنایه از مردم شوم قدم و نامبارک باشد» (برهان قاطع،  
 زیر همین ترکیب)

پس تعبیر «خشک پی» به معنای «کسی که پای خشک دارد و  
 اثر آلودگی در پایش نیست»، بی‌راه نمی‌نماید. در همین بیت، «دو  
 قرص سرد و گرم آسمان» را کنایه از خورشید و ماه دانسته‌اند: اما  
 راست آن است که این هر دو استعاره‌اند از خورشید و ماه، نه کنایه.

۷. پادشاه نظم و نثرم در خراسان و عراق  
 کاهل دانش را ز هر لفظ امتحان آورده‌ام

(گزیده، ص ۱۱۰)  
 دکتر ماهیار درباره نامهای «خراسان و عراق» نوشته‌اند:

«اشاره است به مکتب‌های خراسان و عراق که شاعران آنها به  
 دارندگان سبک خراسانی و سبک عراقی معروف شده‌اند». (ص ۱۱۳)  
 به نظر می‌آید، چنین برداشتی از این بیت، درست نباشد؛ چون در  
 آن روزگار (سده ششم ه.ق.) این دو نام (خراسان و عراق) به معنای  
 اصطلاحی امروزه‌شان، برابر School و Style، به کار نمی‌رفته‌اند؛  
 بلکه نام این دو سرزمین در تاریخ فرهنگی ایران به سبب اینکه از  
 دیرباز کانون فرهنگ و ادب این سرزمین بودند، آوازه‌ای یافت و  
 خاقانی هم می‌گوید: در این دو اقلیم فرهنگ و ادب ایران، پادشاه  
 سربندگان و نویسندگانم

۸. مردان دین چه عذر نهندم که طفل وار  
 از نی کنم ستور و به هرآ برآورم

(گزیده، ص ۱۱۶)  
 مؤلف ارجحند، در توضیح این بیت واژه «هرآ» را چنین معنی



فرموده‌اند: «آواز مهیب، مانند آواز حیوانات درنده» (ص ۱۱۹)  
 با اندکی توجه در بیت یادشده، درسی یابیم که این معنی از واژه  
 «هرآ» موردنظر خاقانی نبوده است، چون «به هرآ برآوردن» آمده  
 است، نه «هرآ برآوردن» و «به هرآ برآورم» را نمی‌توان «به آواز  
 برآورم» معنی کرد. پس در این بیت مراد خاقانی از این واژه معنایی  
 دیگر است. «هرآ» یعنی: گلوله‌های زرین که برای آراستن زین و  
 براق اسب بر آن می‌نهادند. و «به هرآ برآورم» یعنی: به هرآ یا  
 گلوله‌های زرین من آرایم (اسبی چوبین می‌سازم و آن را به گلوله‌های  
 زر و سیم می‌آرایم).  
 خاقانی در چکامه‌های دیگر نیز این واژه را به معنی موردنظر ما  
 به کار برده است:

مؤلف گرانقدر در بخش غزلیات خاقانی، این بیت را بدینسان  
 گزارش نمودند:  
 «عشق تو سبب شد که خاقانی سخنهای متکی به هوا و دم خود را  
 در سراسر جهان مانند آب روان ساخت» (ص ۱۸۴)

آنچنان که هرآشنا به ادب پارسی می‌داند، واژه «هوا» در ادب  
 پیوسته ادب عرفانی و غنایی- به معنای مجازی آن، یعنی عشق، شور  
 و جذب به کار می‌رود و ممکن است جنبه مثبت یا منفی داشته باشد.  
 بنابراین مراد از «سخن‌های هوایی»، سخنانی است که از سر شور و  
 عشق و کشش درون گفته شود. پس معنای مصرع دوم بیت اینگونه  
 است: (خاقانی) سخن‌های پرشور و عاشقانه خود را که در روانی و  
 لطافت چو نان آب است، در سراسر گیتی پراکنده نمود.

۱۱- تو گلبن و من لیلی عشق آرایم  
 جز با تو نفس ندهم و دل ننمایم  
 در فرقت تو بسته زبان می‌آیم  
 تا باز ببینمت، زبان بگشایم

(گزیده، ص ۱۸۵)

شارح ارجمند، مصرع دوم بیت نخست این رباعی را اینگونه شرح  
 کرده‌اند:

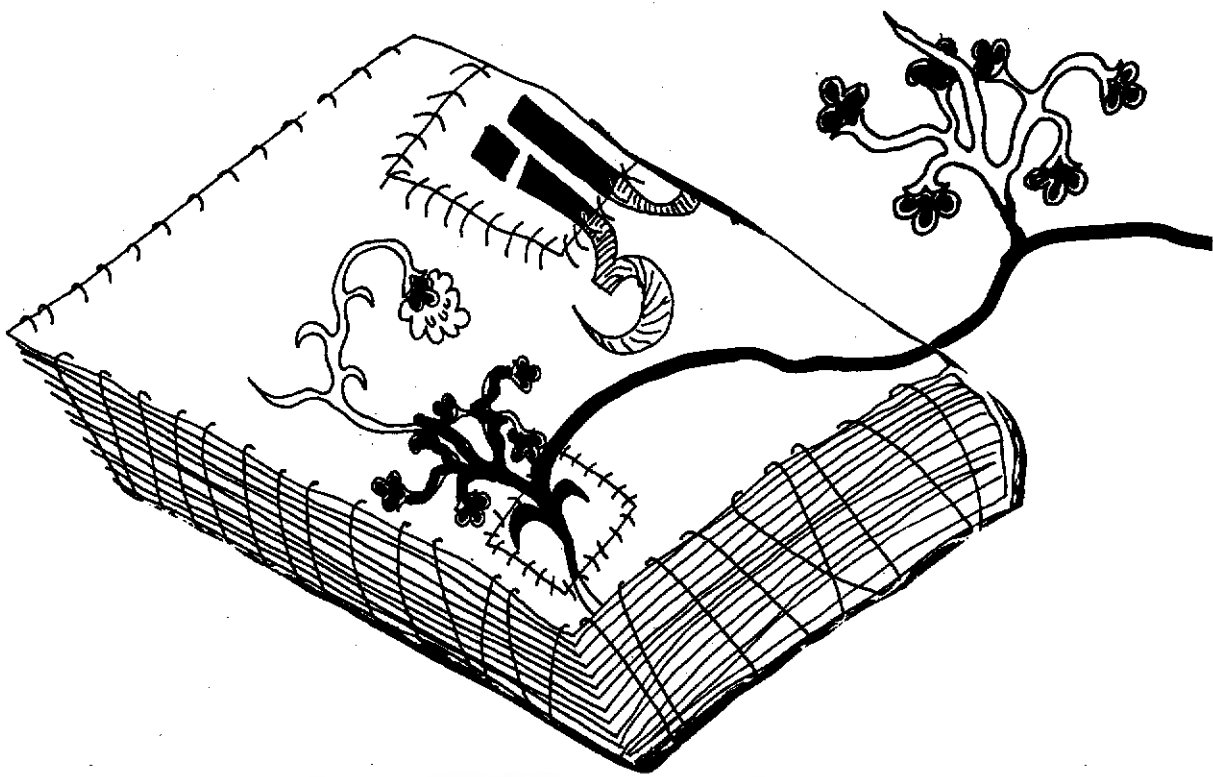
«جز با تو...: جز با تو نفس نمی‌کنم (زنده نیستم) و جرأت نشان  
 نمی‌دهم.» (ص ۱۸۶)

رخش بهرآ بتاخت بر سر صفر آفتاب  
 رفت به چرب آخوری گنج روان در رکاب  
 ترا امان ز امل به که اسب جنگی را  
 به روز معرکه برگستوان به از هرآ  
 نظامی گنجه‌ای نیز سروده است:  
 ز حد بیستون تا طاق کسری  
 جنبیت‌ها روان با طوق و هرآ  
 ۹- چون مرا طوطی جان از قفس کام پرید  
 نوحه جفد کنید ار چه همایید همه

(گزیده، ص ۱۳۴)

در باره «طوطی جان» نوشته‌اند:

فلاسفه اسلامی جان را به مرغی تشبیه می‌کنند که از عوالم بالا  
 فرود آمده و در قفس تن گرفتار شده است. (ص ۱۳۶) این تعبیر  
 خاص، فلاسفه اسلامی نیست، بلکه این يك باور اسطوره‌ای کهن و  
 بنیادین بوده که در پیش از اسلام نیز رایج بوده است و حتی اعراب  
 جاهلی روح یا جان را پرنده‌ای می‌پنداشتند و این پرنده را «هام» یا



شد، می توان گفت که مؤلف بزرگوار، فر و فروغ سخنان شورانگیز خاقانی را از او ستانده است. و آن شکوه و ستواری و تپندگی که از سروده های خاقانی انتظار می رود، در گزارش های ایشان به یکسو نهاده شده است.

#### پانوشتها

۱. دیوان خاقانی شروانی؛ تصحیح ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوکار، چاپ سوم، ۱۳۶۸، ص ۱۷.
۲. همان، ص ۳۲۳.
۳. همان، ص ۲۹.
۴. دیوان منوچهری دامغانی؛ سیدمحمد دبیرسیاقی، انتشارات زوکار، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۳۹.
۵. همان، ص ۳۵۰.
۶. مخزن الاسرار؛ نظامی، تصحیح رحید دستگردی، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۱۲.
۷. دیوان خاقانی؛ ص ۱۶۰.
۸. شرح تائیه دعیل خزاعی؛ علامه محمدباقر مجلسی، تصحیح علی محدث، چاپ اول، ص ۳۷.
۹. دیوان خاقانی؛ ص ۴۲.
۱۰. همان، ص ۱۲.
۱۱. شرح مثنوی شریف؛ بدیع الزمان، فروزانفر، انتشارات زوکار، چاپ پنجم، ۱۳۷۱، ص ۶۲۷ به بعد.
۱۲. رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی؛ تقی پور نامداریان، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸، ص ۳۵۳.
۱۳. شناخت اساطیر ایران؛ جان هینلز، ترجمه تفضلی، آموزگار، نشر چشمه، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۱۳۵.
۱۴. فرهنگ اصطلاحات بحریمی؛ ابوالفضل مصطفی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۴۷۳.
۱۵. دیوان خاقانی، ص ۱۲۶.

دکتر ماهیار، بدون توجه به دو ترکیب کنایی، این مصرع را گزارش نمودند؛ به همین سبب معنای آن نادرست است. چه، ترکیب کنایی «جز با تو نفس ندم»، به این معناست که، «به غیر از تو با کسی همدمی و همفلسی و مصاحبت نمی کنم». ترکیب کنایی «جز با تو دل ننمایم، (دل نمودن) کنایه است از: مردمی نمودن و مهربانی کردن (برهان قاطع).

پس معنای مصرع چنین است: به غیر از تو با کسی همفلسی و همدمی نمی کنم و راز ننهانخانه دلم را بر هر کسی آشکار نمی دارم (به کنایه، با کسی جز تو مهربان نمی شوم).

۱۲. ساقی صنم پیکر شده، باده صلیب آور شده قندیل ازو ساغر شده، تسبیح زَنار آمده

(گزیده، ص ۹۵)

درباره «باده صلیب آور شده» نوشتند:

«صلیب آور: آورنده صلیب، ظاهراً جنبه از راه به در کردن و اغوای باده مراد است. یعنی: باده اغواکننده شده...» (ص ۹۹)

به گمان من، خواست خاقانی از «صلیب آور شدن باده» در اینجا، آن معنی که شارح گرامی دریافته اند، نیست؛ صلیب در نمادشناسی اسطوره ای و پندارشناسی کهن، نماد قدیمی خورشید است.<sup>۱۲</sup>

همچنین در دانش اخترشناسی نیز، «صلیب» صورت فلکی کوچکی است با نور بسیار و درخشان.<sup>۱۳</sup>

بنا بر آنچه گفته شد، صلیب نماد خورشید و درخشندگی است پس «باده صلیب آور شده» یعنی: باده فر و فروغی یا سرخی به چهره باده نوش پدیدار کرده است. از آنجا که رخسار باده گساران پس از نوشیدن باده فروغی به خود می گیرد و برافروخته می شود خاقانی باده را صلیب آور خوانده است. نغز آن است که خاقانی خود، در چکامه ای دیگر، «صلیب» را برای خورشید بکار برده است:

آن آتشین صلیب در آن خانه مسیح  
بر خاک مرده، باد مسیحا پراقتند.<sup>۱۵</sup>

اینها نمونه های اندکی بود از بسیار! بر پایه آنچه تاکنون آورده